

پیتزاقورمه سبزی سیاسی- نویسنده: پویا جفاکش





در سال 1997 و مدتی پس از سقوط بلوک شرق، میخائیل گورباچف، آخرین رهبر اتحاد جماهیر شوروی که به پول نیاز داشت، حاضر به شرکت در تبلیغ تلویزیونی پیتزاهات شد. این حرکت عجیب، از بابت تبلیغ پیتزاهات امریکایی توسط رهبر یک حکومت مشهور به امریکاستیزی بسیار سر و صدا کرد. در تبلیغ، یک خانواده ی روس دیده میشوند که در رستورانی گورباچف را میبینند و بر سر میراث سیاسی او بحثشان میشود. پدر خانواده میگوید "همین آقا باعث بدبختی ما است". پسر جوان میگوید "اما او باعث ایجاد امید شد."

بحث که بالا میگیرد مادر خانواده با جمله ای همه را ساکت میکند: «گورباچف برای ما خیلی چیزها آورد، مثل همین پیتزاهات.» و به برش پیتزای در دستان خانواده اشاره میکند. صدای گوینده میگوید: «گاهی هیچ چیز بهتر از یک پیتزای داغ پیتزاهات نمیتواند آدم ها را دور هم جمع کند.»

اخیرا و به مناسبت مرگ گورباچف، علی نورانی در کانال تلگرامی خود به این تبلیغ اشاره کرد و نوشت: «پیتزاهات اولین بار در سال 1990 بود که فعالیتش در روسیه را با شهر مسکو آغاز کرد. تازه چند ماه قبلش هم مک دونالد کارش را در روسیه شروع کرده بود. اینها یکی از اولین رستوران های زنجیره ای خارجی بودند که در آستانه ی فروپاشی شوروی به لطف سیاست های گورباچف موسوم به پروسترویکا یا "بازسازی گورباچفی" وارد این کشور میشدند. در همان سال و سال بعد اتحاد جماهیر شوروی تحت رهبری او به سمت انحلال رفت و به تاریخ پیوست. گورباچف میخواست این قدرت کمونیستی جهان را



THE WAKING GIANT

THE SOVIET UNION UNDER GORBACHEV



THE DEFINITIVE
BOOK ON
MODERN
RUSSIA

MARTIN WALKER
WHAT THE PAPERS SAY REPORTER OF THE YEAR

ABACUS



بازتر و آزادتر و رقابتی تر کند. همه چیز جیره بندی شده بود. مردم در صف کوپن غذا و گوشت بودند ولی او میخواست با اصلاحات وصله پینه ایش برندهای غربی هم بتوانند در کشور رقابت کنند. هم دلش کمونیست را میخواست و هم از سوسیالیسم سوئد تمجید میکرد. نتیجه اش چیزی شبیه "پیتزای قرمه سبزی" شد.»

راستش را بخواهید نتیجه ی سقوط شوروی فقط هرج و مرج تجاری-ذائقه ای نبود که بشود فقط در چیزی مثل "پیتزای قرمه سبزی" خلاصه اش کرد و به آن خندید. غمباری فاجعه ی شوروی است که به فاجعه ی جنگ دو امارت سابق آن —روسیه و اوکراین- و به مخصصه افتادن اقتصاد کل جهان در نتیجه ی آن انجامیده است. سر جو بنونتو روانکاو ایتالیایی در مطلبی با عنوان "دلایل روانکاوانه ی حمله ی روسیه به اوکراین" که ترجمه ی فارسی آن در وبسایت روزنامه ی شرق درج شده است، معتقد است استقبال عجیب اوکراینی ها از ماجراجویی خطرناک دولتشان علیه حکومت سابقا هم میهن روسیه و استقبال غریب روس ها از واکنش تند حکومتشان علیه این حرکت، بیش از آن ضد سیاسی و ضد اقتصادی است که بتوان با عقل سلیم آن را تحلیل کرد و بیشتر به درونیات روانی غیر عقلانی برمیگردد که در عقبه اش سقوط شوروی قرار دارد.:



«معتقدم روسیه حتی بیش از اوکراین، شوک شدید ناشی از گذار از سوسیالیسم به نظام کاپیتالیستی را تجربه کرده است. در روسیه، خانواده شکننده تر از ایتالیا به نظر میرسد. گذار به نظام بازار آزاد یک نسل کامل را که برای 70 سال به سبک زندگی کمونیستی عادت کرده بودند، تحت تاثیر قرار داد، بطوریکه بسیاری از آنان، غرق در بدبختی، جنایت، الکلیسم یا هر سه ی اینها شده اند. بسیاری از آنان به سمت سنت های کهن روسی مانند زاپوی رفته اند که در خیلی از رمان های روسی توصیف شده است. زاپوی یک آیین عرفانی خاص به ویژه برای مردان است. زاپوی فقط مست شدن به شکل گروهی نیست بلکه این است که دو، سه یا چهار روز را در حالت مستی مداوم بگذرانند. خیلی ها میگویند با این کار وارد نوعی حالت آگاهی عارفانه میشوند. این شوک، به ویژه برای روشنفکران و کسانی که مشاغل نظامی داشتند و به مدارج بالایی رسیده بودند – ارتش در اتحاد جماهیر شوروی جایگاه بسیار والایی بود- بسیار دشوار بود. ناگهان خودشان را در فقر بسیار شدیدی دیدند و حالا باید خودشان را از نو در اقتصادی غریب تعریف و کشف میکردند. مجبور بودند زندگیشان و به ویژه ارزش هایشان را به طور کامل تغییر بدهند. خیلی ها ممکن است فکر کنند جنگ بین دو کشوری که حتی از نظر فیزیکی، عین قطرات آب، کاملاً مثل یکدیگرند، احمقانه است اما ما روانکاوان خیلی خوب میدانیم که تفاوت های واقعی بین افراد هرگز تفاوت هایی "واقعی" نیستند. بلکه حاصل تفاوت هایی بین دال ها هستند و دال ها اغلب مصنوعات سیاسیند.»

آیا این جمله ی آخر، اعترافی به همدستی سیاست با روانکاوی نیست؟ سیاست، حامی تحقیقات علمی است و علم در خدمت سیاست است ازجمله در بحث عصبشناسی برای به



SOCIALISM NEVER WORKS



**NORWAY IS SOCIALIST
AND THEY'RE DOING GREAT**



**THEY'RE NOT SOCIALIST
THEY'RE CAPITALIST COUNTRIES
WITH STRONG WELFARE POLICIES**

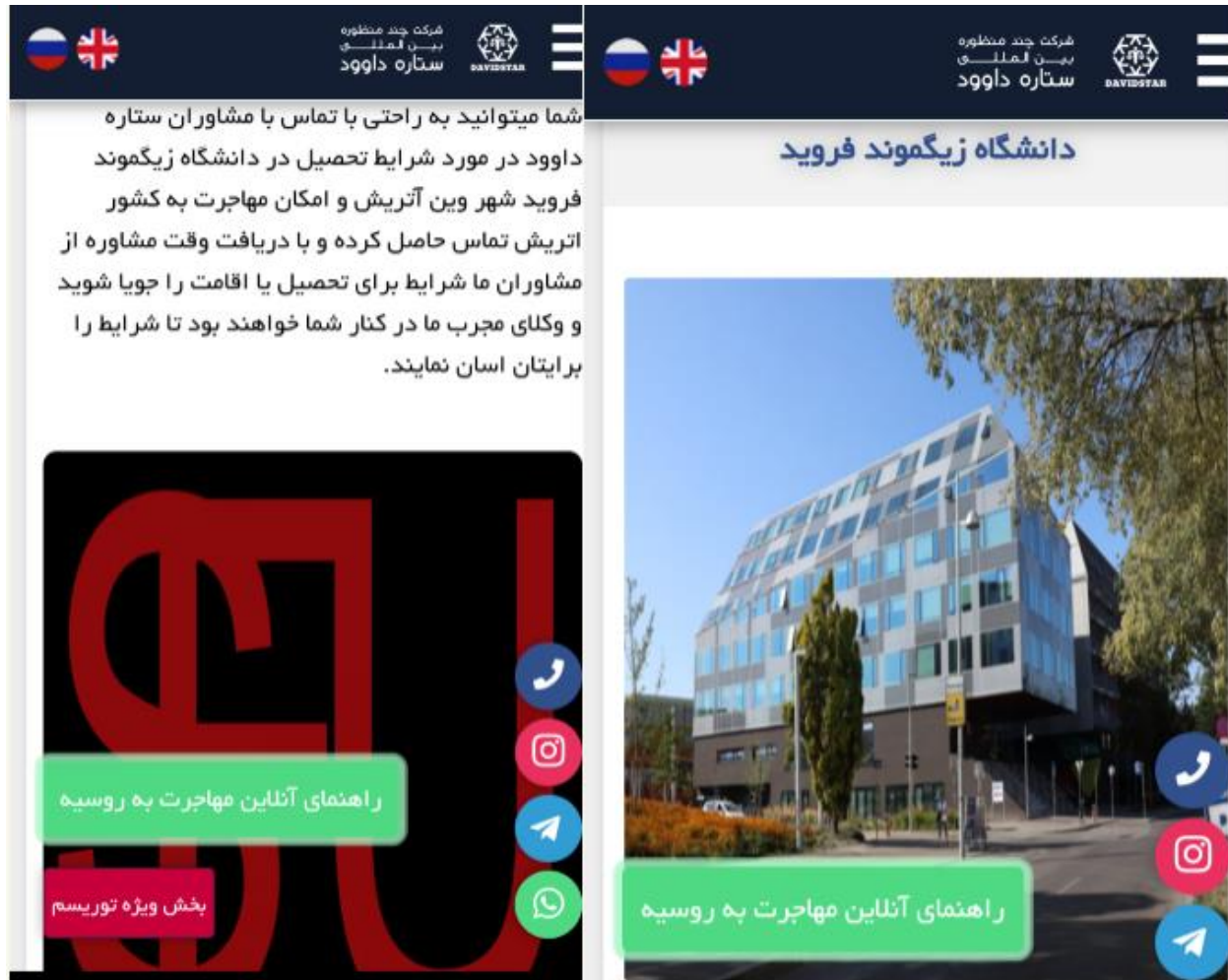


**THEN LET'S
ADOPT THOSE POLICIES**

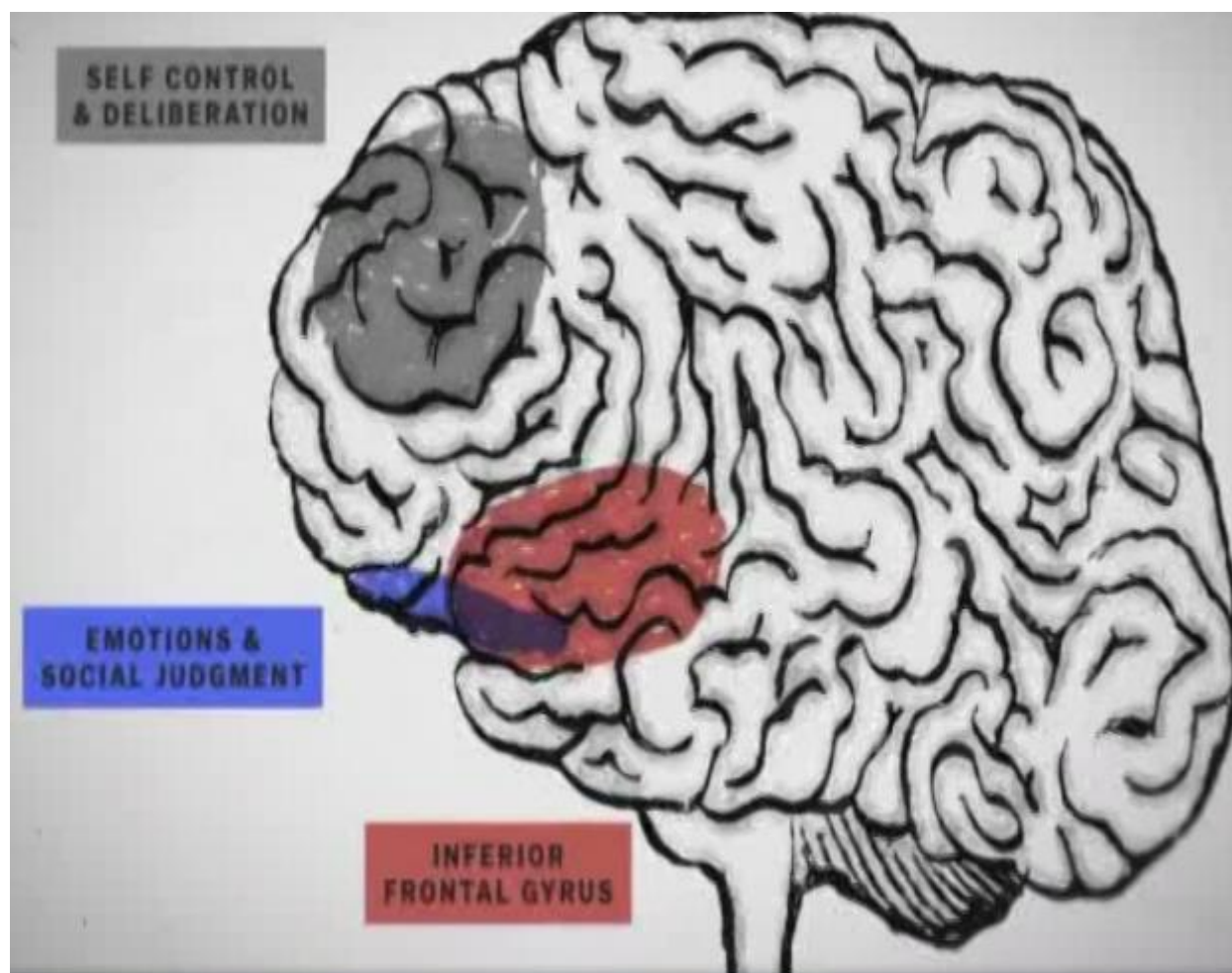


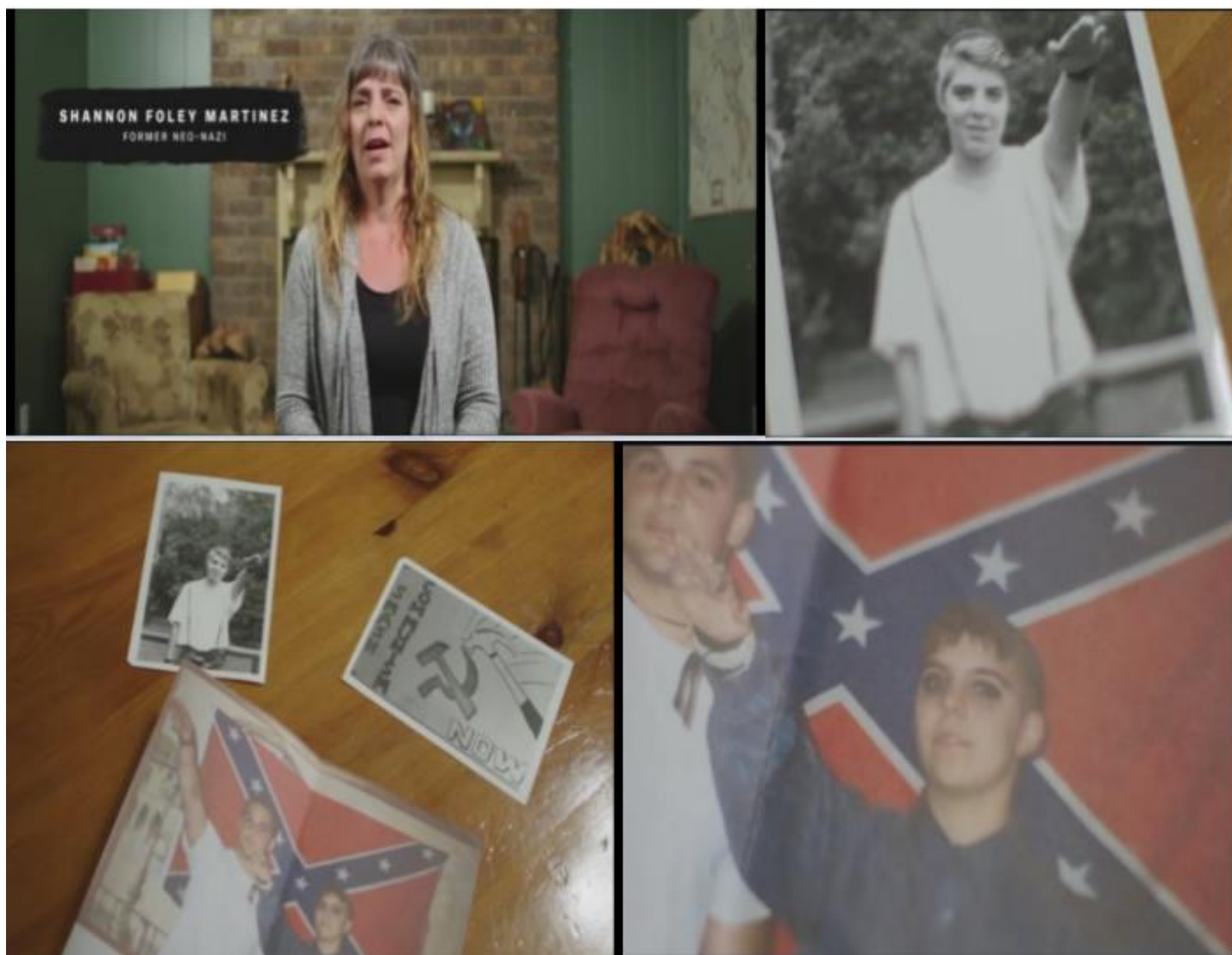
NO THAT'S SOCIALISM

خدمت گرفتن مغز عموم در خدمت سیاست، اما هنوز هیچ چیز بیشتر از تجربیات عینی روانکاوی مکمل آن نیست. صحبت از به بازی گرفتن ارزش های مردم در میان است. ما مسائلی در ذهنمان داریم که "نفیس حمید" آنها را «ارزش های مقدس» مینامد و شامل



تمام موضوعات مهم و خط قرمزهای زندگیمان است از خانواده گرفته تا مذهب. وقتی اطلاعات جدیدی درباره ی ارزش های مقدس وارد ذهنمان میشود ناحیه ی خود کنترلی و اندیشه در مغز که در موقع تصمیم گیری فعال تر میشود از فعالیت می افتد و قسمت مربوط به احساسات و قضاوت اجتماعی فعال میماند و ناحیه ی مربوط به بازیابی قوانین فعال میشود. بنابراین ذهن به طور ناخودآگاه، آن قسمت از اطلاعات را جذب میکند یا طوری تفسیرشان میکند که به نفع ارزش های مقدس باشد و چنانچه ضد آنها باشد آنها را به کل پس میزند. ولی تکرار حمله به ارزش ها اثراتی ته ذهنش میگذارد که در هنگام سرخوردگی از آنها خود را گسترش میدهند و ضد ارزش های قبلی عمل میکنند. "شانون مارتینز" نئونازی سابق دچار همین تجربه شد. او که از نوجوانی پرخاشگر و ضد اجتماعی بود و از سوی خانواده طرد میشد به سوی آدم های ضدفرهنگ پانک مثل خودش کشیده شد و به حرکت های ضد اجتماعی نئونازی روی آورد. حتی به گفته ی خودش یک بار او و هم گروهی هایش در یک کلوب همجنسگرایان بمب گاز اشک آور انداختند با این هدف که افراد را وقتی از کلوب خارج میشوند کتک بزنند. ولی شانون زمانی که از سوی هم گروهی هایش





مورد خیانت قرار گرفت دچار افسردگی و اندوه شدید شد و از آنها فاصله گرفت و بر ضد این نوع گروه ها آگاهی رسانی کرد. افرادی بوده اند که پیشقدم تبلیغ رعایت اصول بهداشتی در مقابل همه گیری کرونا بوده اند و بعد از این که کسب و کارشان در رکود پس از کرونا دچار افت و نابودی شده، با 180 درجه چرخش، به فراخوان توطئه ی روانی بودن کرونا و افسانه بودن عظمت آن و حتی انکار آن ولو به پیروی از "کیو انون" کشیده شده اند.

بدین ترتیب دو قطب حاضر در جامعه ی سرمایه داری هر دو به جای منطق از هیجان تغذیه ی روانی میکنند و ارتباط هیجان و سرمایه داری مدرن، موضوع کتاب «سرمایه داری هیجانی» از اوا ایلوز است. روزان مظفری مترجم فارسی این کتاب در گفتگو با الهام عبادتی در ایبنا (16 شهریور 1400) میگوید:

«کتاب شکل گیری سرمایه داری هیجانی همانطور که از اسمش پیداست موضوع





اصلی اش چیزی به نام هیجان است. در این کتاب اوا ایلوز هر آنچه تحت عنوان احساسات و عواطف و روحیات طبقه‌بندی می‌شود را با عنوان هیجان مطرح می‌کند و در مورد این حرف می‌زند که جامعه‌شناسان در بحث از سرمایه‌داری بررسی یک چیز را فراموش کرده‌اند و آن نقش هیجان‌ات در تکوین و پیدایش مدرنیته است مثلاً اخلاق پروتستانی وبر که از نقش هیجان‌ات در کنش اقتصادی صحبت می‌کند یا نظریه‌ی ازخودبیگانگی مارکس که در توضیح رابطه کارگر با فرایند کار و محصول نیروی کار بسیار مهم بوده، فحوای هیجانی داشت، یا در نظر زیمل که برای او زندگی شهری جریان بی‌پایانی از تحریکات عصبی را پی دارد و این بر خلاف زندگی در شهرهای کوچک است که بر روابط هیجانی اتکا دارد. هیجان در واقع کنش نیست بلکه انرژی درونی است که ما را به سمت عمل خاصی سوق می‌دهد. بسیاری از مناسبات ما، مناسبات هیجانی‌اند، مثلاً تقسیم جهان به زن و مرد، براساس فرهنگ‌های هیجانی است. فرد برای داشتن شخصیت مردانه باید از خود شجاعت و عقلانیت، خونسردی و پرخاشگری را به نمایش بگذارد ولی زنانگی نیازمند مهربانی، شفقت و شادمانی است. با حضور فروید در امریکا در سال 1909 و سخنرانی‌های معروف او در دانشگاه کلارک، روانکاوی وارد امریکا شد و به شدت



مورد استقبال قرار گرفت. رشته ی روانکاوی به سرعت به چیزی بیش از یک رشته ی علمی تبدیل شد و در واقع مجموعه ی جدیدی از اعمال فرهنگی بود که در موقعیت منحصربه فردی در قلمرو تولید علمی و همچنین در قلمروهای دوقلوی فرهنگ‌های عامه و نخبه قرار داشتند. اول از همه تأکید بر خانواده ی هسته‌ای و دوم قراردادادن «خود» در قلمرو زندگی روزمره. آنچه خود دنیوی را به ابژه ی جذاب تخیل بدل می‌کرد، این واقعیت بود که دو تصویر فرهنگی متضاد را با هم ترکیب می‌کرد: عادی‌بودن و آسیب‌شناسی. در واقع پزشکان برای اولین بار به مروجان ایده‌های جدید فرویدیسم و روانکاوی بدل شدند. روانکاوی معدن طلای صنعت مشاوره بود، چرا که در هاله ی علم پیچیده می‌شد و می‌توانست شدیداً فردی باشد. عصر طلایی سرمایه‌داری یعنی فاصله ی سال‌های 1880 تا 1920، ظهور شرکت‌ها و کارخانه‌های بزرگ و حضور هزاران کارگر در آنها بود که باید کنترل و سازماندهی می‌شدند. در اینجا روانکاوان به فرد و وجه غیرعقلانی روابط کار و احساسات کارگران توجه کردند. در دهه ی 1920 روانکاوان در شرکت‌های بزرگ و ارتش به کار گرفته شدند. مثلاً مایو کشف کرد که توجه به احساسات کارگران بیش از پول می‌تواند بهره‌وری را افزایش دهد. در واقع روانکاوان به شیوه‌ای نرم و دموکراتیک به بهره کشی از کارگران و افراد دست زدند و از آنها سوژه‌هایی منقاد و



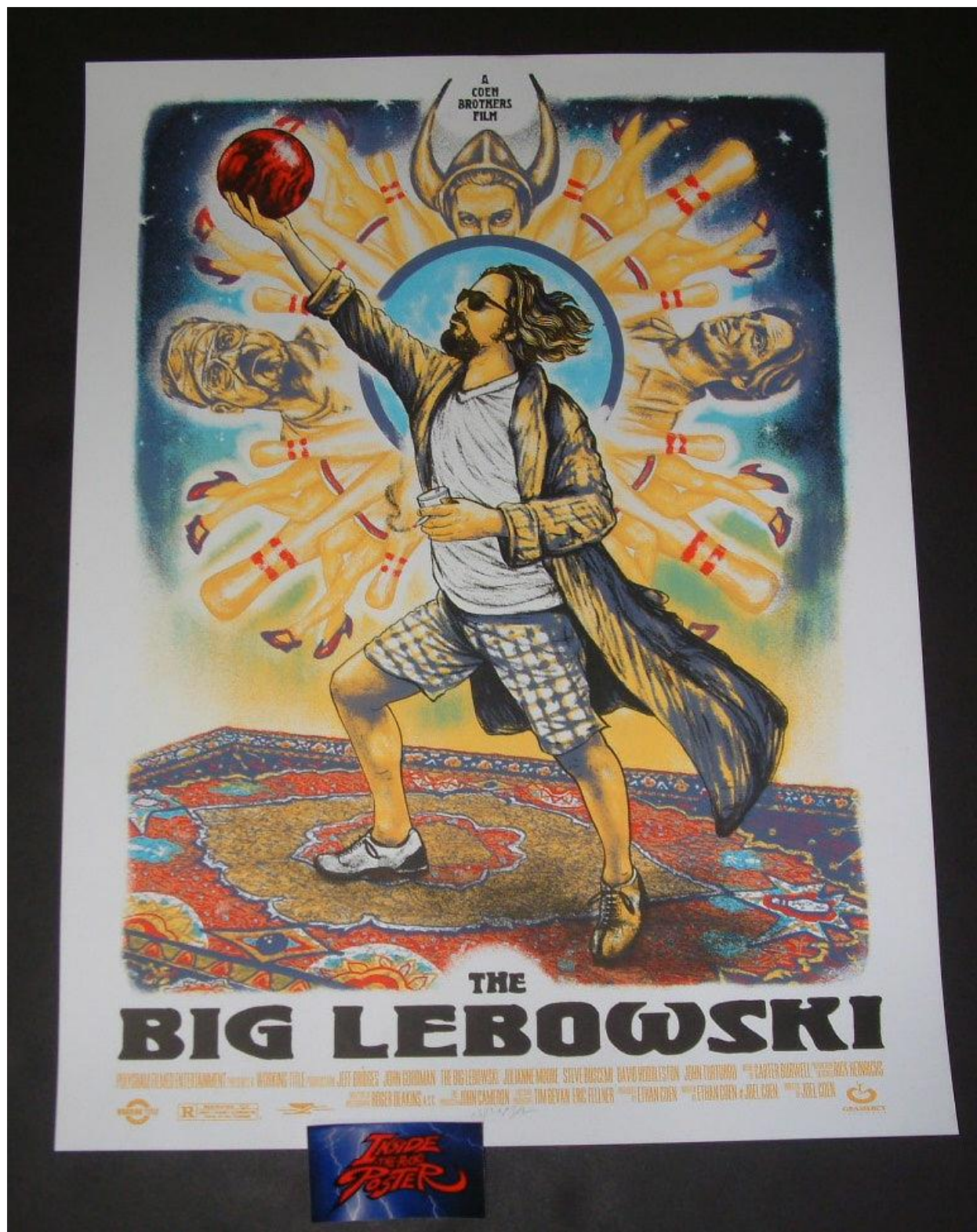
سربه راه ساختند. کسانی که با کوچکترین اعتراض یا خلاف جریان عمل کردن به نام افراد ضداجتماعی، افراد همیشه پرخاشگر، افراد منزوی، آشوبگر، اخلاک‌گر و دارای انواع و اقسام بیماری روانی شناخته می‌شدند و باید دوره‌های درمانی را نزد روانکاوان و روانشناسان می‌گذراندند. روانکاوان با بحث‌هایی عامه‌پسند چون موفقیت، زندگی شاد، شناخت خود و ...، وارد زندگی خصوصی افراد شدند و تمامی ناکامی‌ها، شکست‌ها و نرسیدن‌ها را در خود فرد جستجو کردند، یعنی بار مسئولیت را از روی دوش جامعه برداشته و آن را روی دوش فرد انداختند. برگزاری کارگاه‌های مختلف برای توانمند کردن فرد، یا یاد دادن مهارت‌های مختلف زندگی برای رسیدن به موفقیت، نمونه‌هایی از این موضوع است. از طرف دیگر روانکاوان با





زدن انواع برچسب بیمار روانی به افراد، فضای مناسبی را برای صنایع بزرگ داروسازی فراهم آوردند تا از تولید انواع داروهای درمانی روانی به سود هنگفتی دست یابند. در واقع رابطه ی عمیق و تنگاتنگی بین روانکاوان و سیاستمداران و برنامه‌ریزان اجتماعی و صنایع بزرگ دارویی شکل گرفت. افراد تمام مشکلات را درون خود جستجو می‌کردند و دیگر دست به مطالبه ی عظیم اجتماعی مانند اعتصاب و شورش و جنبش نمی‌کردند و دیگر مطالبه‌ای از اجتماع و سیاسیون نداشتند و ثروت انباشته شده در دست ثروتمندان را نه نتیجه ی بهره کشی که

نتیجه ی تلاش و هوش ذاتی این افراد می دانستند و برای رسیدن به آن جایگاه تلاش می کردند چرا که آموزه های روانکاوان این بود که هر فرد با تلاش و پشتکار و



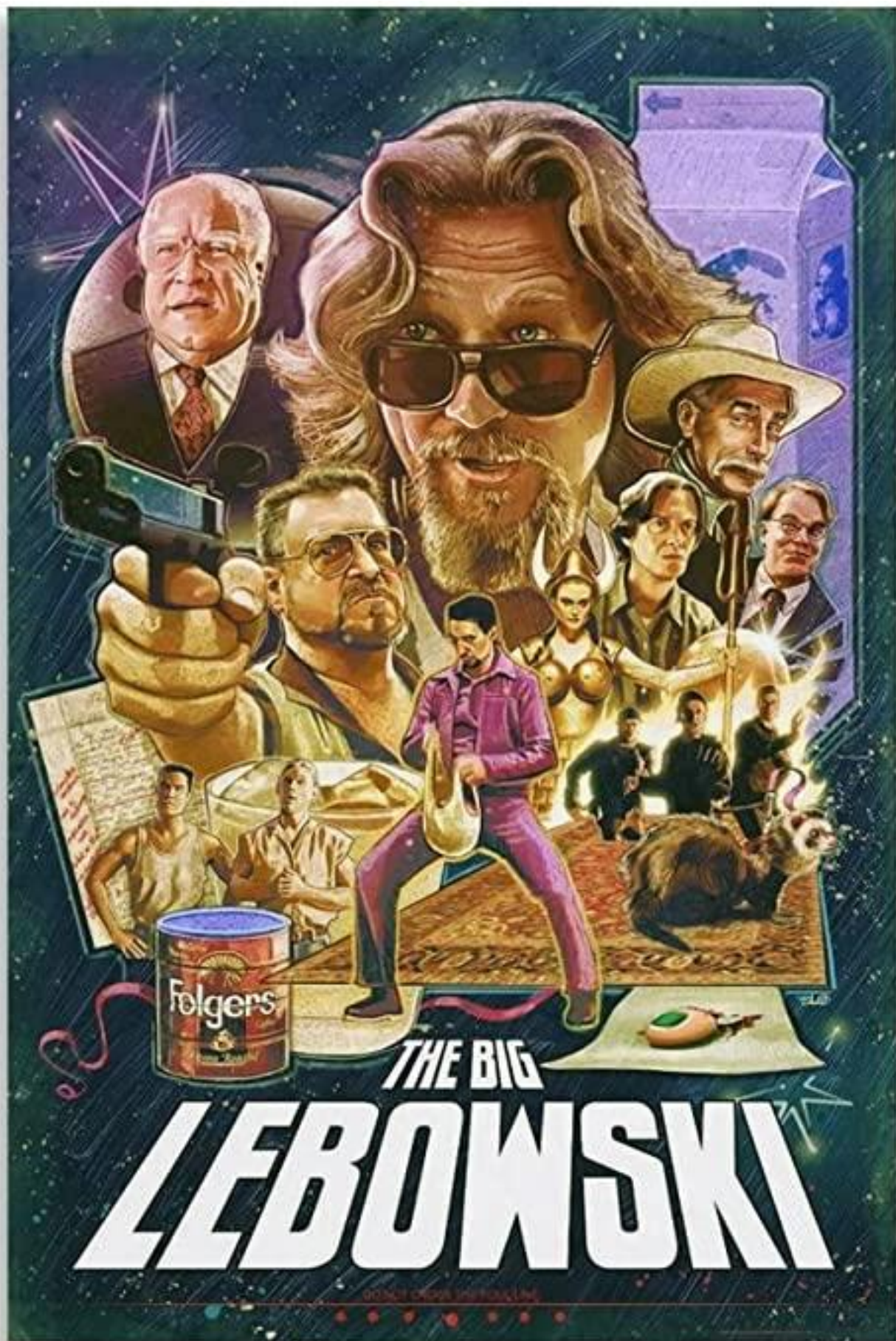


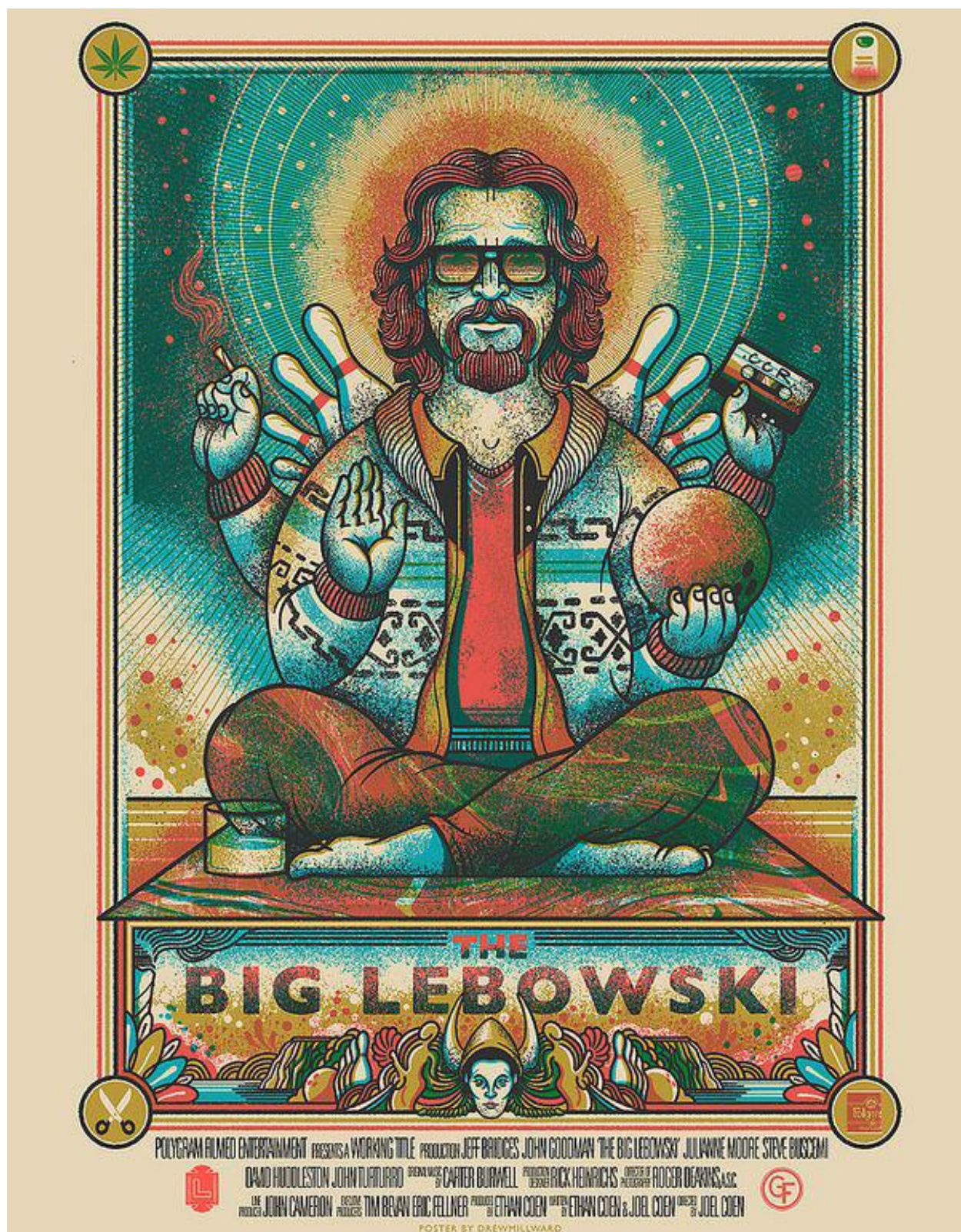


تمرکز بر یک هدف و یادگیری مهارت‌های مختلف و توانمند کردن خود می‌تواند به همان جایگاه دست یابد. حضور روانکاوان در برنامه‌های تلویزیونی تاک شو مانند شوی تلویزیونی اوپرا وینفری که بزرگترین و مهمترین شوی گفتگو محور جهاناست نشان از چنین چیزی دارد. اینکه افراد در این برنامه‌ها مسیر رسیدن به موفقیت را



بیان می‌کنند اینکه از یک زندگی ساده در فقر به یک زندگی مجلل با ثروت زیاد دست پیدا کرده‌اند و تمامی این مرهون تلاش و خودشناسی بوده است. در واقع





روانکاوی تبدیل به صنعت عظیم مشاوره شد که پول هنگفتی در آن جابجایی شد که بخشی به جیب صنایع بزرگ دارویی و شرکت‌های بزرگ می‌رفت و بخشی هم



سهم روانکاوان و روانشناسان و صنعت چاپ و نشر و رسانه‌ها می‌شد که از گفتمان روانکاوی بهره می‌بردند. ... از طرفی برداشتن مسئولیت از دوش اجتماع و

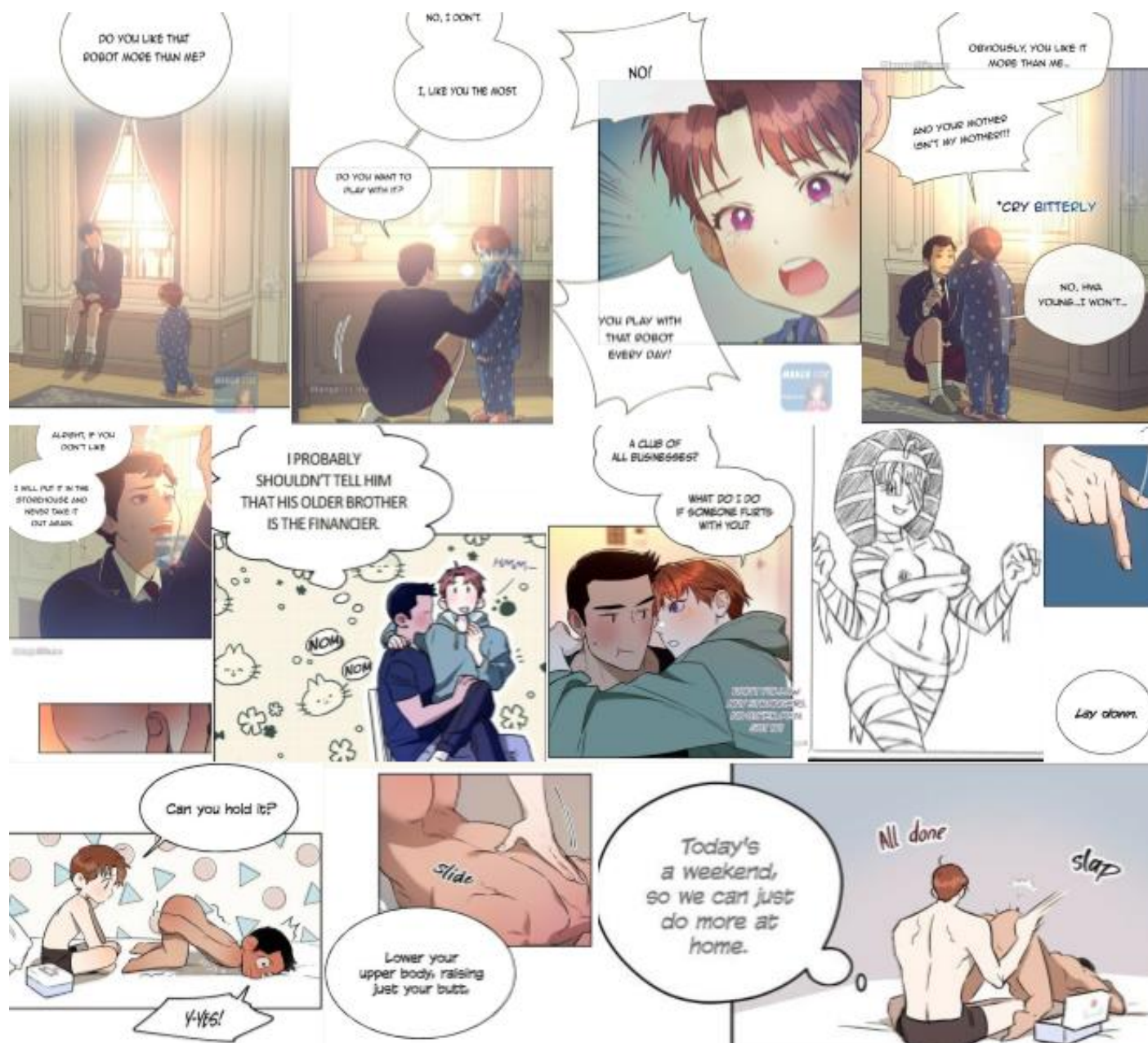




انداختن آن به گردن فرد موجب می‌شود سرمایه‌داران و سیاسیون هرچه کمتر جهت برطرف کردن مشکلات و فراهم کردن امکانات رفاهی و اجتماعی برای افراد گام برداشته و تلاش کنند و بخش اعظمی از سرمایه را که باید جهت برطرف کردن نیاز افراد مصرف کنند را به جیب می‌زنند و روز به روز ثروتمندتر می‌شوند. از طرفی رسانه‌ها و تبلیغات و برنامه‌های مختلف هم با استفاده از روانکاوان و مفاهیم روانکاوی به راحتی اذهان را به این سمت سوق می‌دهند که رسیدن به هرگونه آرزو و خواسته‌ای ممکن است تنها اگر فرد بخواهد و از طرف دیگر باید با برهم-زندگان نظم اجتماعی تحت عناوین مختلف با برچسب بیماری روانی مقابله



کنند. با عنوان کردن مفاهیمی چون حسادت، عدم همدلی، عدم توانایی دیدن موفقیت دیگران و... این کتاب براساس آموزه‌های آدورنو و هابرماس نوشته شده است. در این کتاب مهمترین چیزی که مورد بررسی قرار می‌گیرد فرهنگ و مخصوصا فرهنگ عامه است و اینکه سرمایه‌داری چگونه با در دست گرفتن رسانه‌ها، آموزش (از آموزش در مدارس و دانشگاه بگیر تا آموزش‌های خارج از مدرسه) و صنعت عظیم سینما و موسیقی و هنر و ادبیات، به بازتولید نظم موجود می‌پردازد و جلوی هرگونه نوآوری و بدعت را می‌گیرد. این کار را هم با تبلیغات عظیم انجام می‌دهد. ترویج و حمایت از موسیقی پاپ و سطحی و مبتذل، تقلیل زنان به اندام و کالایی شدن بدن که خود را از طرفی در صنایع بزرگ مد و لباس و آرایش و از طرف







دیگر در صنعت زیبایی که انواع عمل‌های زیبایی را شامل می‌شود بروز می‌دهد. بحث‌های پررنگ از آزادی انتخاب بدن و نوع پوشش و ... در ادامه ی این روند است.

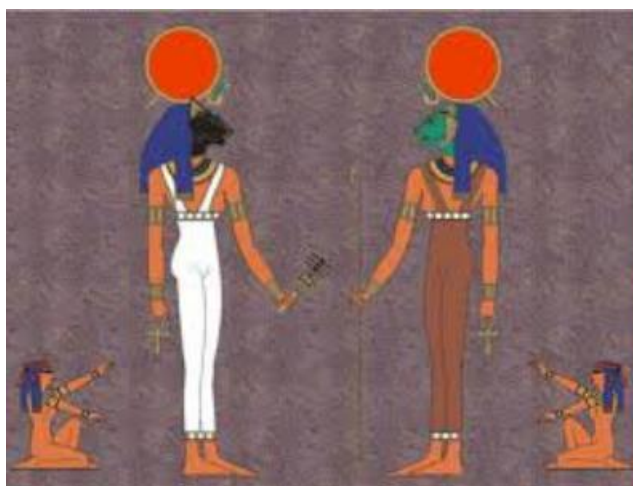


نشان دادن زن الگو در انواع موزیک ویدئوها که زنانی با بدن‌های تراشیده روی کشتی‌های بزرگ تفریحی در حال خوردن نوشیدنی و گرفتن آفتاب، زنان را هرچه بیشتر به سمت جنسیت‌زدگی می‌راند و از بروز و ظهور استعدادها و خلاقیت‌های آنها جلوگیری می‌کند، چرا که به قول مکتب فرانکفورتی‌ها آنچه مهم است صنعت است و فرهنگ هم باید تبدیل به صنعت شود.»

نقشی که این نظریه ی توطئه برای روانکاوی در این به بازی گرفتن هیجانات به نفع سرمایه داری قائل است، بیشک به دلیل توانایی علمی روانکاوی در این عملیات است که بیش از تجربیات، از ذخیره ی میتولوژیک روان بشر بهره مند شده است و برای این بهره مندی، چیزی به جز یکدستسازی فرهنگی مسیحی بر ضد میتولوژی بومی احتیاج نبوده



است. این کار را تاریخ به عهده ی انکیزاسیون و نهضت جادوگرکشی آنها گذاشته است. پروفیسور گونار هینسون نشان داده است که آنچه از آن تحت عنوان نهضت مبارزه با جادوگری در تاریخ غرب یاد شده، چیزی به جز از بین بردن روش های معجونی و گیاهی ضد بارداری نبوده و فقط در نتیجه ی این اتفاق بوده که جمعیت اروپا از قرن 18 رو به انفجار گذاشته است. اما شمایل جادوگران فرضی هنوز چیزی از واقعیت آنها نشان میدهد. آنها پیرزنانی سوار بر جاروهای پرنده و با همراهی گربه اند. پیرزنند چون پیرزنان در اثر تجربه خواص جادویی گیاهان را در طی زمان شناسایی کرده بودند ولی جارو — که جانشین زنانه ی عصا است- و گربه به نماد جادوگری کابالای قرون وسطایی برگشته و در "باست" یا عصای گربه نشان جادوگری خلاصه شده اند. عصا که ارتباطش با جادوگری به داستان موسی برمیگشت باست نام گرفته بود به نام "باستت" الهه ی شهوات که شیر طمع و جاه طلبی را به عنوان حامی سیاستمداران متولد کرده بود و در مادرانگیش نسبت به شیر، به شکل یک شیر ماده و بخصوص گربه که فرمی زن مانند و ناز از شیر به نظر میرسد



تصویر میشد. تصویر شدن جانوران در مبارزه برای تصاحب قلمرو و جنس مخالف با هم، تصویر رایج و کلیشه ای از جانوران در مستندهای حیات وحش است و توانایی های منحصر به فرد هر جانور با جادو جذب انسان در همین راه ها میشود. علاقه ی ابتدایی انسان در پاگانيسم خود به جانوران، در داروينيسم که فروید و روانکاويش پیرو آن بودند به همدانپنداری آدمی با این موجودات پست برداشت میشدند و از اینرو داروين و هگل، زنده



**Friends offering
a helping hand**

**Person in a
dark period
in their life**



کننده ی توجه سرمایه داری به مذهب شناسی سیاسی محسوب میشوند. اما این توجه در خدمت برداشت یکدست کننده ی قبلی غربی باقی مانده است. فروید هنوز پیرو تر "گناه آغازین" در نزد سنت پاول و سنت آگوستین است و تمام نظریه ی جنسی او، تاییدکننده ی گناه آدم در فریب خوردن از حوا در تورات است. تر آدم سالم و آدم بیمار او باز شکل علمی شده ی این نظریه ی مسیحی است که افرادی که غسل تعمید شده اند ولی نمیتوانند از انجام اعمال ممنوعی مثل همجنسبازی خودداری کنند فرزندان شیطانند و مردم جامعه ی مسیحی بر اساس خدایی و شیطانی بودن، به «بزها و گوسفندها» تقسیم میشدند. فروید هم همجنسبازی را برای جامعه ی بورژوازی مسیحی نانورمال تلقی میکند اگرچه در جهان قدیم به فراوانی رایج بوده و معلوم نیست چرا باید چیزی که فرهنگ یهودی-مسیحی محکوم کرده، به تایید دشمن علمی این مذهب هم رسیده باشد اگر واقعا آنطور که ادعا میشود یک دشمنی اساسی در کار باشد؟ همجنسگرایی در قدیم با سادیسم آمیخته بود و سادیسم آشکار نشانه ی شیطانی بودن است چنانکه هیتلر حتی در ادبیات غیر مذهبی شیطانی خوانده میشود



چون مظهر تمام عیار سادیسم است. فروید ارتباط همجنسبازی و سادیسم را در این میدانست که هر دو، نماینده ی دوره ی کودکی و عدم غلبه بر آنند. نوجوان همجنسباز، نقطه ی اعلا ی دوران کودکی است و فرد بالغ همجنسباز، کودکی است که هرگز بزرگ نشده است. چرا؟ چون رشد کودک به نظر فروید، با کشتی گرفتن او با پستان مادرش شکل میگیرد و



**I am the Oracle. I can answer
any question you ask**



**How do you torture a
masochist?**



**Any question but
that.**

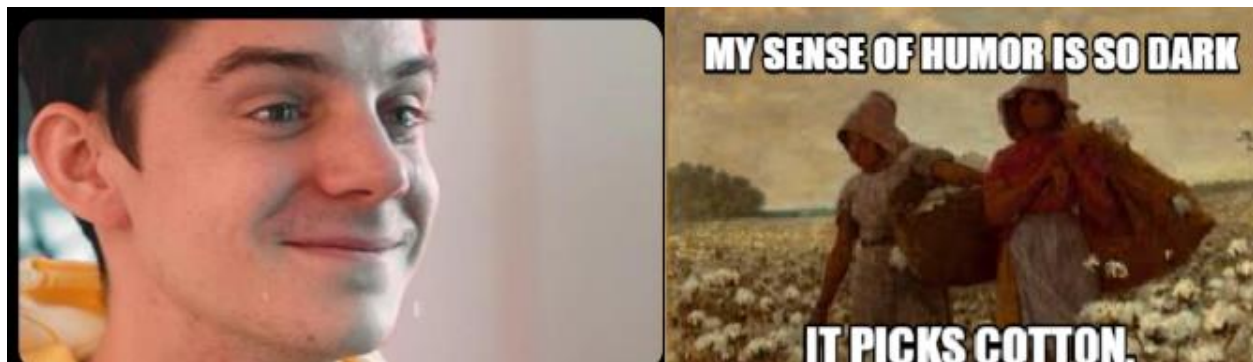


سادیسیم عضلانی فرد بالغ، شکل توانا شده ی آن غلبه ی اولیه ی نوزاد بر بدن مادر خودش است که میتواند تا حد تجاوز خشن مارکی دو ساد به زنان در بزرگسالی افزایش یابد.



بنابراین فروید به کودکی نه به چشم دوره ی معصومیت بلکه به چشم "شر" نگاه میکرد و جالب این که در اینجا نیز هنوز تابع مسیحیت بود. مسیحیت، به حرف شنوی کودک از مادرش بدبین بود و مادر را رقیب خود در تعلیم آدم ها میدید. در تعالیم او، هر زنی و بنابراین مادری- تجسمی از حوا و بنابراین یک موجود شیطانی بود. تصویر تهوع آور زنان در سینما و پورنوگرافی نیز تاکید بر همین کلیشه ی مسیحی است. غسل تعمید برای این در کلیسا پذیرفته شده بود تا به طور صوری عنوان شود کلیسا است که شر تولد شیطانی از زن را از کودک برمیدارد و کودک را از نو متولد میکند تا بهشتی باشد. بنابراین اینجا غلبه ی





کودک نوپا بر مادر قدیمی تر تکرار و تعیین میشود که جدید بهتر از قدیم است. پس بلوغ که دوره ی جدیدتر زندگی فرد است وظیفه دارد شر کودکی را خنثی کند و مسیحیت که جدیدتر از یهودیت است وظیفه ی سیطره بر یهودیان را دارد. حتی دشمنان انکیزاسیون فرهنگ کش مسیحی پیرزنانند تا شری که کلیسا نابود میکند هم زن باشد و هم کهنسال. اما فروید یهودی به جادوی غسل تعمید مسیحی اعتقادی ندارد بنابراین با چیزی جدیدتر از کلیسا به جنگ شر قدیمی - زن، کودک، و سنت های فرهنگی- میروود یعنی علم و بخصوص علم روانکاوی.:



“why freud was wrong?: sin, science and psychoanalysis”: Richard Webster: chaps 14,15

بدون هیچ تعارفی، مسیحیت خود را بر پایه ی یهودیتی قرار داده که پیامبرانش از طرف خدا به جنگ تمدن های قدیمی تر از خود رفته اند و این بار و در انجیل، قضیه ی غلبه ی جدید بر قدیم به یهودیت فرافکنی میشود تا اختراع مسیحیت رومی به نظر نرسد. نتیجه این که جنگ صلیبی اروپایی علیه جهان –چه مسیحی باشد و چه پسا مسیحی- باید ادامه ی این پروژه باشد و تمام تمدن های شرقی هم باید از اروپاییان قدیمی تر باشند تا اروپای جدید و امریکای جدیدتر، رقیبی در استثمار جهان نداشته باشند. برای همین است که سرمایه داری، روانکاو را دوست دارد و از آن بهره میگیرد. اما نکته ی جالب این است که تایید روانکاو به معنی تایید جادوگری نیز هست. چرا باید راه کنار گذاشته شده برگردد؟

در اینجا باید به باسنت الهه ی جادوگران برگردیم. "مهیس" شیر نر متولد از باسنت، الگوی فرعون بود. در همین حال، فرعون در مواقع صلح، از یریس و در مواقع جنگ، هورس بود که دو شکل یک خدای خورشیدی یکسانند و شیر نیز حیوان خورشید است. عیسای مسیحیان خدا بود که از مادرش متولد میشد درست مثل مهیس که از چشم خدا به شکل یک زن یعنی باست شیر ماده متولد میشد و گربه فرم متاخر و صلح آمیزتر همان شیر ماده بود. اما جنبه های اصلی آن الهه فراموش نشده بود. شیر ماده درنده ترین و کشنده ترین جانوران تصور



میشد و فرم های اروپایی باستت نیز زنان جنگاور و عبارت بودند از: 1-مینروا فرم رومی
آتنا الهه ی عقل یونانی و 2- موریگان الهه ی کشنده و جادوگر و تغییر شکل دهنده ی



Udon Darkstalkers Morrigan Door Poster

by Devil's Due Publishing

Price: \$12.75
You Save: \$2.24
(15% off)

Sold Out

This item is currently unavailable





سلتی. موریگان فقط در نواحی ایرلند برجسته و ناپنهان باقی ماند سرزمینی که ادعای حفظ میراث بریتانیا را داشت.:

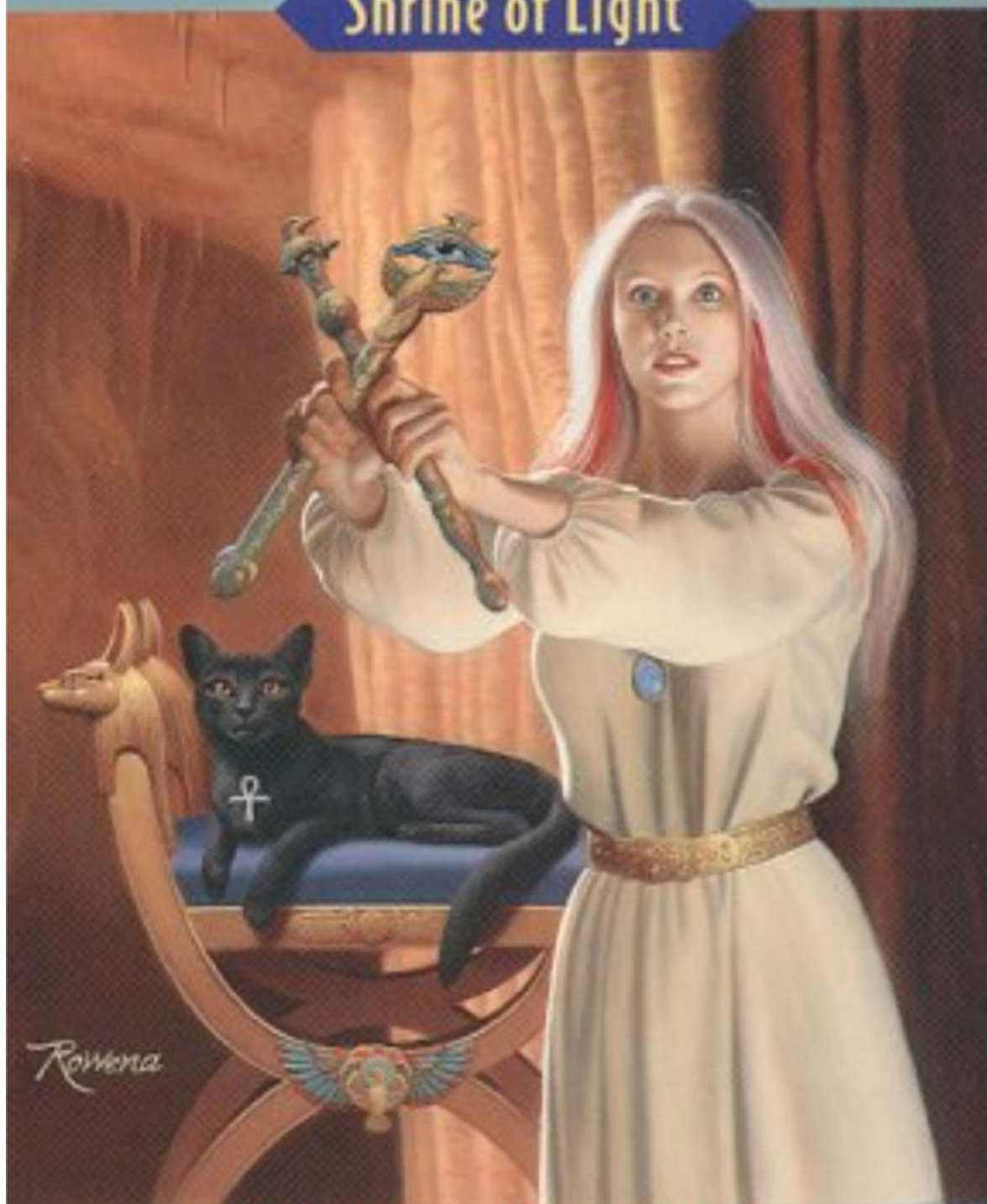
“warrior goddess”: kate wood: turson: 27sep2011

ادبیات جادویی در بریتانیا بسیار قوی است و از طریق رمان هایی مثل «دخترهای باست» اصرار بر حمل میراث مصر باستان از طریق کاهنه های جادوگر دارد. این به سبب نسب

THE MYSTICAL SHADOW OF EGYPT FALLS ACROSS THE EMERALD ISLE OF EIRE

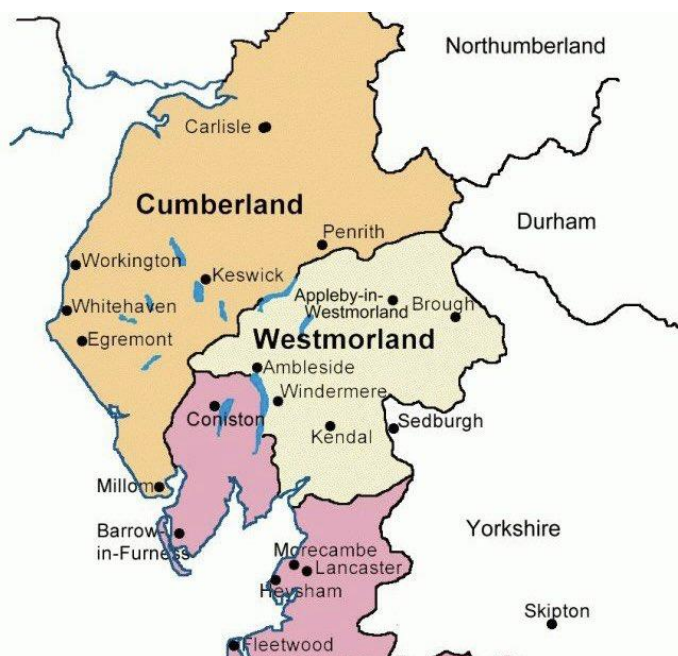
THE DAUGHTERS OF BAST

Shrine of Light



SARAH ISIDORE
author of *The Hidden Land*

بردن خاندان سلطنتی و اشراف انگلستان از اسکاتلند و تداوم سنت های شمالی در اسکاتلند و ایرلند است. بریتانیای شمالی مقام عجیبی در عالم اساطیر دارد که از خارج از خودش و از مرکز اروپا یعنی رم بدو تحمیل شده است. ناحیه ی شامل لنکشاير غربی و کومبرلند در شمال جزیره ی انگلستان و همسایگی اسکاتلند، موسوم به بریگاننیا بود به نام بریگوس غول که ابرهای سنگین آن ناحیه نفس او بودند و او مسئول باران های هر روزه ی آن منطقه بود. معابد لنکشاير غربی و کومبرلند وقف خدایی به نام کوسیدئوس یا کوسیدیوس شده بودند



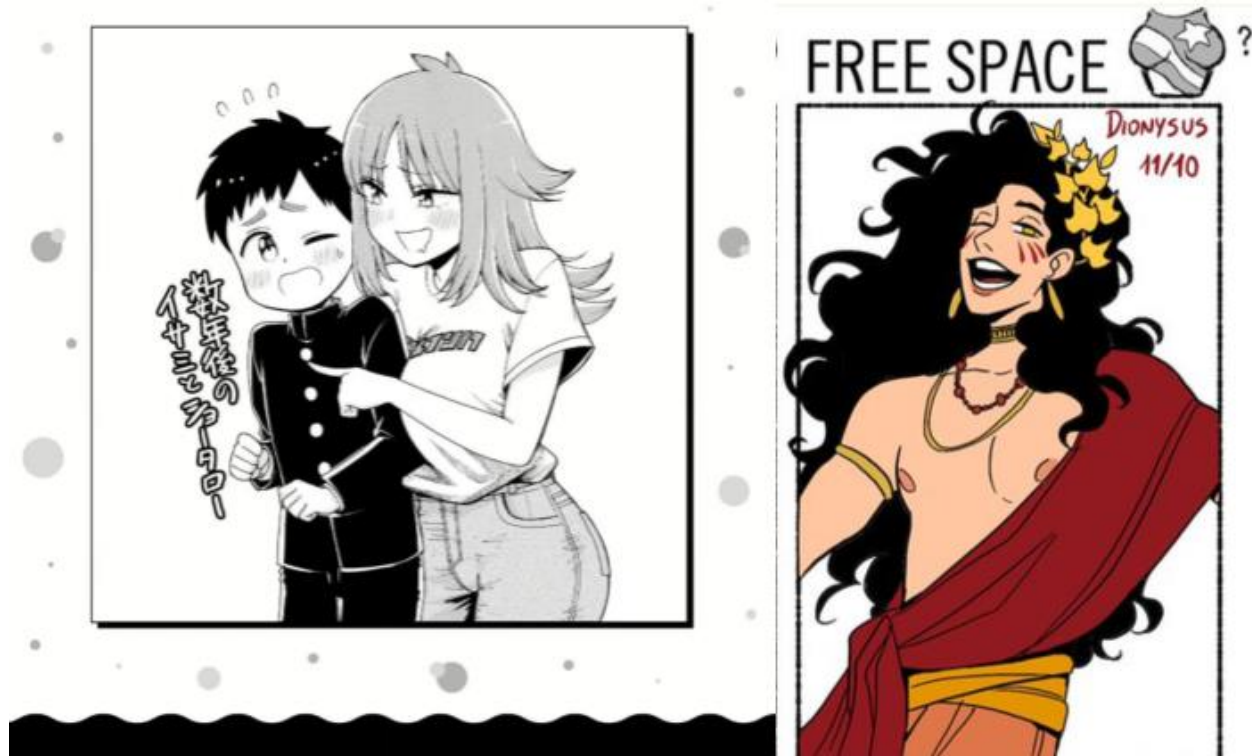


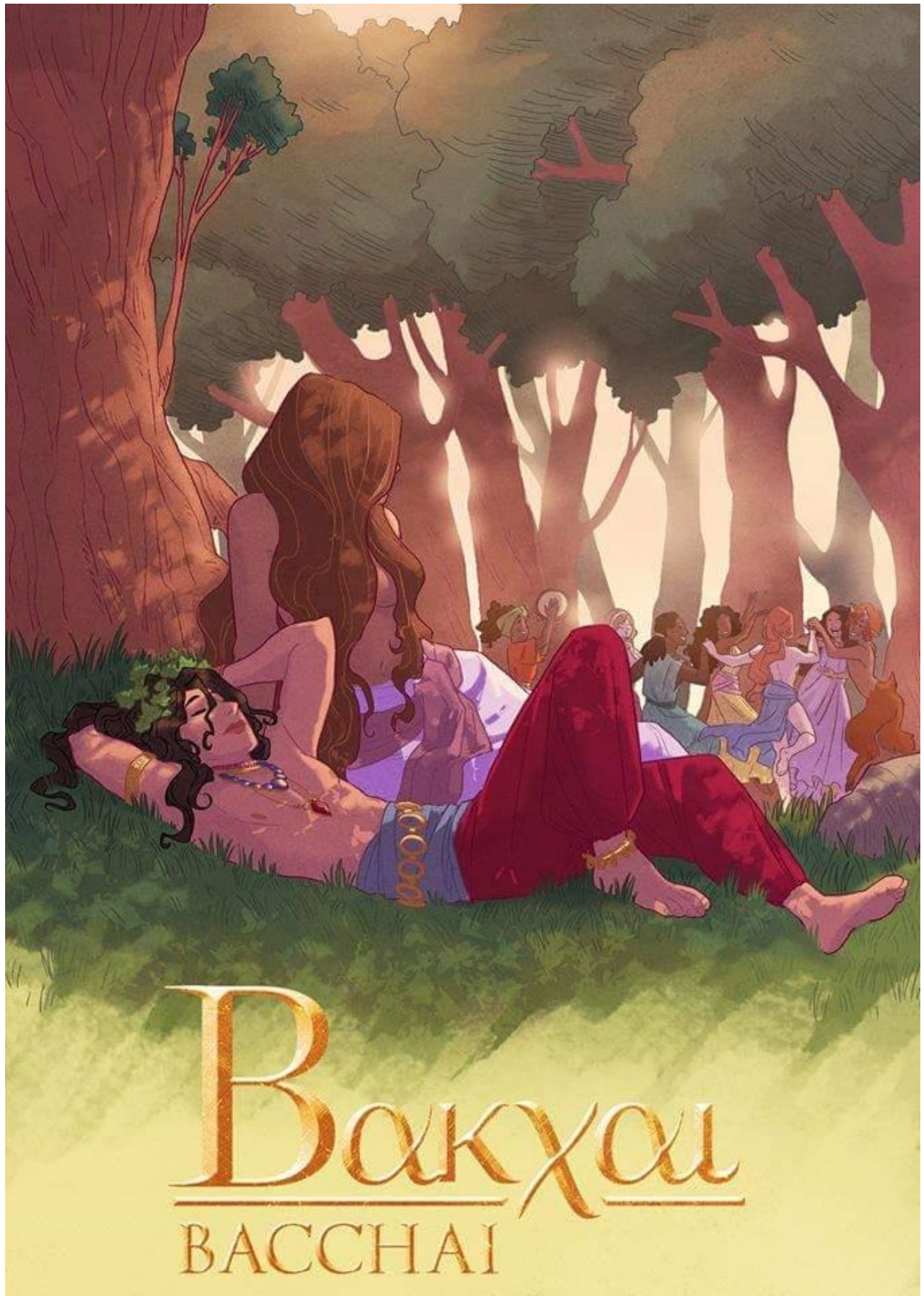
که برخی او را همان کوکیوس نروا امپراطور روم دانسته اند. نام این خدا به رودخانه ای موسوم به کوسیتوس در جوار دریای چارون در جهان مردگان در افسانه های یونانی برمیگردد. کوک گوئی یعنی رودخانه ی قرمز، و به نظر میرسد آب قرمز رنگ رود ریبل در بریگانتیا سبب تطبیق آنجا با جهان مردگان شده باشد. فرمانروای مردگان در بریتانیا و معادل هادس یونانی، سامهان ملقب به "بال ساب" (بعل سبا) بود. سامهان در عین حال، خورشید هم بود و به نظر میرسد همان میترا خدای خورشیدی باشد که در افسانه ی خدایان پارسی بین اورمزد (روشنی و آفرینش) و اهریمن (تاریکی و نابودی) تعادل ایجاد و بین هر دو قلمرو سفر میکند. او دیونیسوس نیز هست که در یک روایت یونانی خود، هم دمیورگس (خالق) است و هم هادس (مرگ). دکتر "خون"، نام بریگوس غول را از ریشه ی بریگو به معنی رشد کردن و مرتبط با لغت ولس "برویگاس" به معنی شراب نوشی میداند که هر دو مقوله دغدغه های آیین دیونیسوسی بوده اند. در ویندوبالا در نزدیکی روچستر در نورث اومبرلند [در همسایگی کومبرلند]، بنای عظیمی وجود داشته که بومیان، آن را «قبر غول» میخواندند و در اطراف آن، نمادهای آیین میترا به چشم میخورده است. یک لوحه از قلعه ی "آلنویک" از آیین شراب نوشی رومیان در نورث اومبرلند سخن گفته است. به نظر میرسد شراب سرخرنگ با آب سرخ رود ریبل تطبیق و وقف بریتانیا شده است. بطلمیوس از «آب خدایان» موسوم به "بلیساما" سخن گفته که این نام با سامهان ایزد مرتبط به نظر میرسد. سومای هندی و هومای زرتشتی نیز در خط همین لغت و همین آیین سکرآور قرار دارند. آب رود ریبل سرخرنگ بود چون تصور میشد خدایان موقع شرابنوشی در شاخ در

گردهمایی های خود، بخشی از شراب را به زمین میریختند که بر آن رود فرود می آمد. شرابنوشی دسته جمعی خدایان، در اساطیر ژرمن در بارگاه وتان یا اودین انجام میگرفته و جالب این که یکی از نام های بریتانیا "وتیری" بوده به نام وتیر که تلفظ محلی نام وتان است. سرچشمه ی رود ریبیل، چشمه ی وارف بود که الهه ای به نام وربینا موکل آن بود.:

“traditions, superstitions and folklore: chiefly Lancashire and the north of England”: Charles hardwick: slupkin marshal pub: 1877: p14-19

باید توجه داشته باشیم که مینروا نیز به نام سالیس در بریتانیا شناخته و گاه با ترکیب این دو اسم، سالیسمینرنا نامیده میشده و حدس زده شده که نام رود سالیسبوری نیز به او مربوط باشد. بنابراین موریگان نیز میتواندسته چهره ی عاقلانه داشته باشد ولی این هیچ از جنبه ی کشنده ی او کم نمیکرده است. الهه ی کشنده به صورت الهه ی 9گانه ی ماه در یکی از صورت های افسانه ی دیونیسوس حضور دارد که طی آن دیونیسوس در هیبت یک کودک توسط 9 زن وحشی تکه پاره و خورده میشد و این مراسم لینئا نام داشت که نامش مربوط با لونا یا الهه ی 9فاز ماه است. ماه حاکم بر سرزمین تاریکی است و دیونیسوس در منابع عتیق خورشید است. این افسانه روایت دیگر خورده شدن دیونیسوس اول با عنوان زاگرتوس در هیبت یک گاو به دست تیتان ها است که پس از آن دیونیسوس مجددا و تحت عنوان باخوس از پدرش زئوس متولد میشود و این بار آیین باکائی را که مشتمل بر جنون





Bακχα

BACCHAI

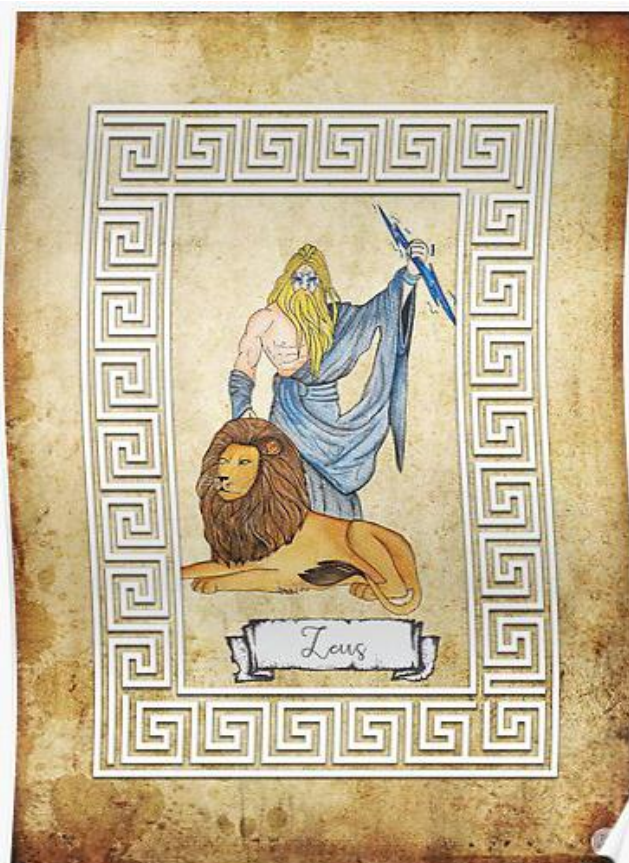
و شهوترانی و شراب نوشی است در معیت انبوهی از زنان رقصنده و موجودات نیم-بز-نیم انسان و نیم اسب- نیم انسان در جهان گسترش میدهد. عصای جادویی او که آب دریا را میشکافد و از سنگ چشمه بیرون می آورد او را قابل مقایسه با موسی میکند. پلوتارخ در مورالیا از قول یک دانشمند یهودی نقل میکند که دیونیسوس باخوس همان موسای یهودیان است و آیینش باکائی بین یهودیان سابی یا سبت نام دارد و این که دیونیسوس همان آدونیس و آدونیس همان آدون خدای یهودیان [و عنوان دیگر یهوه] است. لیووس نوشته است که در عربستان، دیونیسوس را "مسس" میخواندند نامی که قابل تطبیق با موسس نام یونانی موسی است. دیونیسوس به تمام دنیا لشکر کشیده و مذهب خود را تحمیل کرده بود از اینرو دارلینگتون معتقد بود لشکرکشی های دیونیسوس در تطبیق با بیرون زدن موسی از مصر، او را برابر با سزوستریس فرعون مصر میکند که بزرگترین کشورگشای تاریخ توصیف شده و البته از پریس اولین فرعون مصر نیز یک دیونیسوس قبطی تلقی میشده است. هونت معتقد بود انواع و اقسام مدل های محلی دیونیسوس در مصر، هند، آفریقا، ایران، عربستان و کشورهای دیگر، همگی کپی های موسای یهودیان در آن ممالکند. یوحنا یلیدیایی از یک دیونیسوس ریشوی دیوانه در بین یهودیان سخن میگوید که به یائودیوس شهرت داشته و این نام مشخصا ترکیب نام های یهوه و زئوس است. در منابع یهودی از همسانی زئوس و یهوه



در بین مکابیان سخن رفته است. جزیره ی کرت نیز که مرکز کیش زئوس بوده، تقدیس دیونیسوس نیز عنوان شده و دیونیسوس با آریادنه دختر بنیانگذار پادشاهی آنجا یعنی مینوس ازدواج کرده بود. در بین النهرین به دیونیسوس، یاهونوشوش یعنی از جنس یهوه میگفتند که به نظر میرسد ریشه ی نام یاسون یا جیسون رهبر آرگونات ها دریانوردان ماجراجوی افسانه های یونان باشد. به گفته ی پلینی، دیونیسوس یعنی خدای نیسا، و نیسا نام محلی بوده که دیونیسوس پایتخت خود "بت شعان" را در آن بنا نموده و چون اسکیت ها در فتح آن سرزمین به او کمک نموده بودند آن شهر به اسکیتوپولیس شهرت یافت البته بیشتر سکنه ی آن کنعانی، قبطی و یونانی بوده اند. مگاستنس از یک نیسای «هندی» نیز سخن گفته که توسط آستیکان ها در باکتریا بنا شده است. در جوار شبه قاره ی کنونی هند و در افغانستان امروزی، قومی به نام آستکان زندگی میکردند که از لحاظ تباری از پاندی ها بودند. دیونیسوس و موسی هر دو به جنگ قومی به نام هندی رفته اند و در قلمروهای آنها مذهبسازی کرده اند.:

"Dionysus connection": live.jewishexpert.com

در قرن 18 حکومت بریتانیا در یک لشکرکشی دیونیسوسی جدید، شبه قاره ی هند را

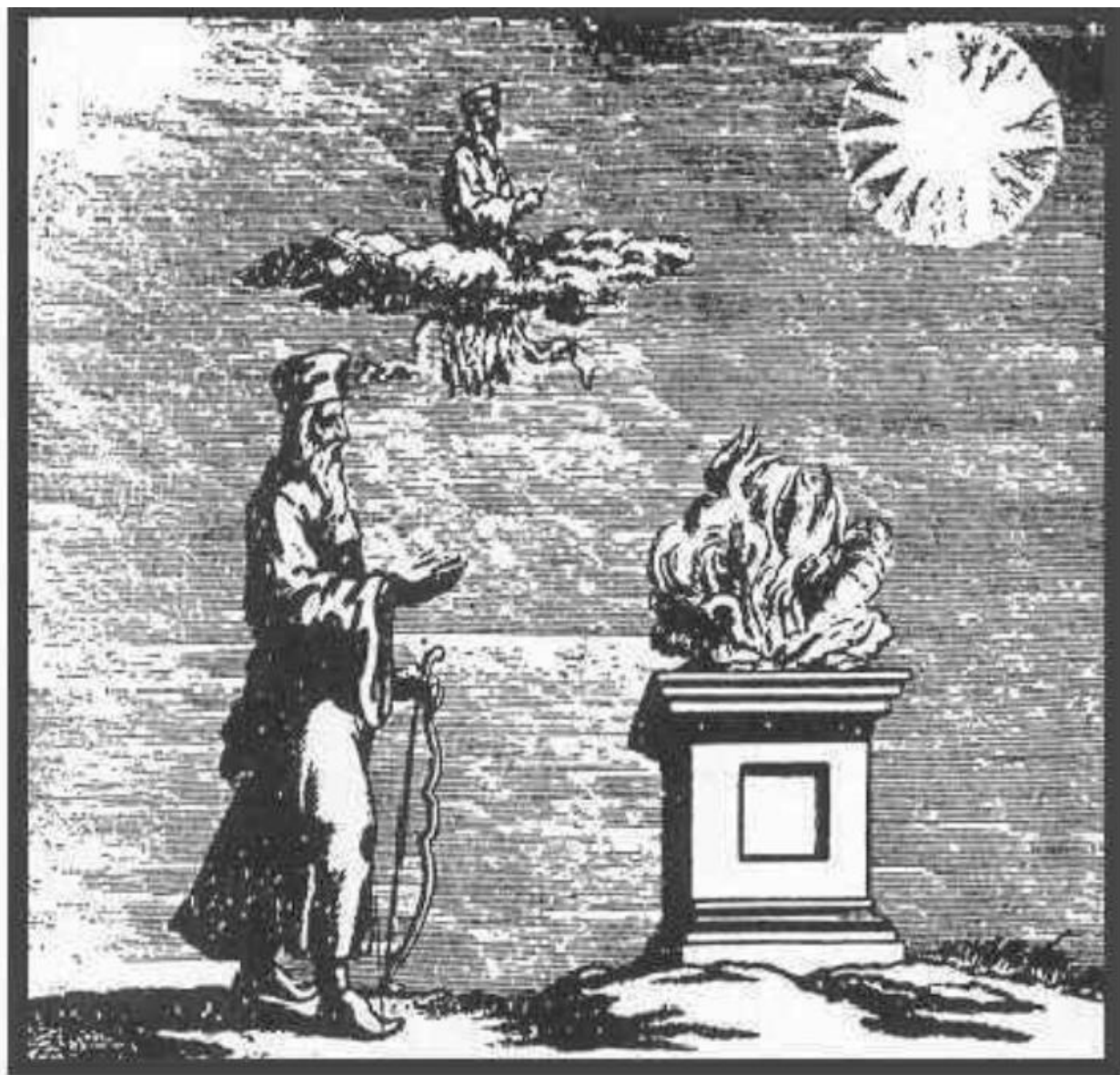




تصرف کرد و با ایجاد فرقه های استعماری مثل تئوسوفی سعی نمود تا آن را پایتخت فرهنگی جهان نشان دهد اما در این راه، بیش از همه سعی در ثابت کردن ارتباط فرهنگ پاگانی هندوستان با کیش درویدی بریتانیای به اصطلاح ماقبل مسیحی و ارتباط نام های کالا (شیوا) خدای نابودی و بخصوص کالی (فرم مادینه ی وحشتناک شیوا) با عنوان گالیک و گاول برای کیش های سلتی نمود. کالی موکل زمان بود و از اینرو جانشین مناسبی برای الهه ی دیوانه در کشتن و باززایی دیونیسوس به حساب می آمد. زبان رسمی هندوستان، فارسی یا پرشین و خودش ماوای زرتشتیان و اوستایشان بود که با پرشیا که با سرزمین مسلمان ایران تطبیق شده بود مرتبط شده بودند و سعی فراوانی در ریشه گرفتن فارسی و کل فرهنگ ایرانی از باکتریا و سرزمین های همسایه اش در جوار هندوستان و حاشیه شدن فرهنگ عربی-اسلامی بر تمدن آن انجام گرفت تا تمدن اسلامی که از مرز غربی باکتریا در خاورمیانه توسط عثمانی ها تا قلب اروپا پیش رفته بود با جهان سلتی همسایه شود و تمامی این منطقه ی مهم نیاز به اتحاد فرهنگی در حکومتی واحد داشته باشد؛ حکومتی که الان بر دو طرف این مرز یعنی در بریتانیا و هند حکومت میکند و نامش انگلستان است.

پس کینک او را در منزل خود برد و قصه خود آغاز کرد و گفت امروز
 مدتی است که دلم خسته روی گشت و جانم بسته موی تو وقت فرصت
 میداد که قصه عشق خود با تو گویم و احوال شوق خود بتو باز رسانم
 امروز چون روزگار مساعدت کرد و ایام موافقت نمود برخیز
 نقش نشسته مرا بوضال خود سیراب کن شاهزاده چون این کلمات
 بشنید بنظری که شیرد راهو بیند یا باز در ریهونکره درونکریت و
 پنهان خشم آلوده از منزل او بیرون آمد





اهمیت کالا نیز در هویت دادن آن به گال و گاول بود که بریتانیا نیمه ی غربی و مرگ آمیز آن تلقی شده بود. کلمه ی گاول با کلمه ی "کولو" (دایره) مرتبط شده بود که اصل آن کره (سیاره) به نمایندگی از کره ی زمین تلقی میشد و نیز با کلمه ی عربی "کل" به معنی همه. بنابراین گاول و جهان گالیک – که پس از چند انقلاب در فرانسه، دو قطب اصلی آن که بریتانیا و فرانسه باشند همسو شدند- کنایه ای از جهان است و باید جهان را در خود خلاصه کند و مانند خود کند. ارینتالیسم یا شرقشناسی، وسیله ی ساختن جهان به آن شکلی است که این مجموعه دوست دارد. اگر دقت کنید گفتمان پساشرقشناسی به طور کامل دنباله ی کتاب "شرقشناسی" ادوارد سعید نویسنده ی فلسطینی-امریکایی است و ادوارد سعید در این کتاب، شرقشناسی را پیشگام استعمار دانسته درحالیکه همه جا منظورش از شرقشناسی را به



Chartwell © National Trust / Amy Law

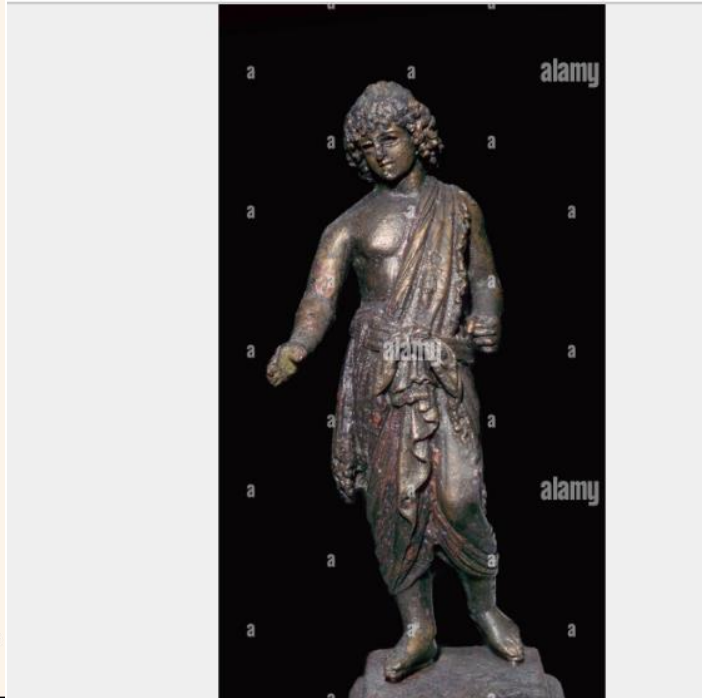
شرقشناسی فرانسوی، انگلیسی و امریکایی خلاصه کرده و از شرقشناسی های آلمانی و روسی چیزی نمیگوید. علت میتواند این باشد که حضور استعماری انگلیسی ها، فرانسوی ها و امریکایی ها در کشورهای عربی خیلی پررنگ تر بوده است ولی این پررنگی که



Above, scenes of Andromeda's rescue in George O'Connor's 'Athena', 2010.

Statuette of Adonis-Tammuz. Artist: Unknown

Captions are provided by our contributors.



Oil heater

Shaw's Corner, Hertfordshire



Oil lamp

Aladdin Industries Ltd

Coleton Fishacre, Devon



Gas mantle

Aladdin Industries Ltd

Erdlig, Wrexham



Lamp piece

Aladdin

Plas Yn Rhiw, Gwynedd

خود نشاندهنده ی اهمیت شدید اعراب برای هسته ی اصلی این جهان خودخوانده در گالیسیا و دنباله اش امریکا است با همکاری مشترک انهای دیگر در ایران و هند تکمیل میشود تا جهان کهنی که باید از دور خارج شود مشخص شود. قلمرو مرگ در بریتانیا واقع در گاول قرار داشت و گاول و دنباله ی امریکاییش بود که تعیین میکرد چه چیزی بماند و چه چیزی

مزان زن این مکایده ساینه و شاهن کردم از نظر کردن بر زن بیگانه

مستغفر شدم و زن خود را بنکاهان غیبی سپردم **قطعه**

خشنی حافظ هر همه کرد	هر چه باشد تو از قضایان
ادی یکست کو حفظ بود	حافظ هر همه خدایان

زن لشکری چون حکایت اینجار رسانید لشکری گفت اکنون تو مرا چه میگوئی و در
کار من چه مصلحتی بینی زن گفت مصلحت آنست که تو از جانب من دل فارغ دار و خود
روی به بندگی آرو بر کسی چاکر شو یکدسته کل تو خواهی داد از نشانی عصمت من است
تا آن زمان که کل تازه و ترست حقیقت دانی که نفس در عصمت است و چون کل از من
لوث پاک است و اگر کل پیرمرد شود یقین تصور کنی که بر جسم من لوثی رفت چون زن
یکدسته کرد و داد او هر بدل خوشی روی بسفرنها د



از بین برود.

اما چیزی این وسط تغییر کرده بود. سادیسم آشکار هیتلری، در دنیای جدید قانونشکنی محسوب میشد چون دنیا دیگر دنیای فرعون ها نبود. سیستم فرعونى به بن بست خورده بود و فرعون پسر باسنت، ماسک عیسی پسر مریم را زده بود که مردم را تایید میکرد و از آنها در مقابل قدرتمندان دفاع مینمود و از اینرو به جای دیونیسوس با زجر و شکنجه کشته و نان و شرابش به جای گوشت و خون دیونیسوس، خوراک عشای ربانی شد. پس مردم مهند



و حکومت های جدید هم برای ضربه زدن به کلیسا باید خواست مردم را علیه آن میثورانند امری که با روانکاوی به نام مردم و به کام حکومت های سکولار انجام گرفت. اما حالا سرمایه داری به بن بست های جدی رسیده و تمام آن چیزهایی که فراغنه و کلیسا به نامشان بد شده بودند در حال یادآوری شدن در تاریخ غرب هستند. در امریکا صاحب نظران از خطر گورباچفیزه شدن امریکا صحبت به میان می آورند و پایین آمدن مجسمه های بنیانگذاران استعمارگر و برده دار امریکا در اقصی نقاط را نشان این می بینند که باید مراقب بود یک گورباچف فیزیکی در امریکا ظهور نکند وگرنه ایالات متحده - که الان دیگر زیاد متحده نیستند- نیز ممکن است مثل شوروی گورباچف فرو بپاشد. شوروی اگرچه ظاهرا در گفتمان سرمایه داری غرب نمیگنجد ولی به واسطه ی دنباله ی سرمایه داری بودن و بخصوص تغذیه ی فکریش از جناب مارکس که در انگلستان تحقیقاتش را انجام داده بود از همان ایدئولوژی انباشته بود و وقتی فروپاشید که مردمش -همان مردمی که بعدا دلشان برای شوروی تنگ شد- به این نتیجه رسیده بودند که بنیاد کشورشان ضد مردمی است و الان امریکایی ها و انگلیسی ها و فرانسوی ها هم همین حس را دارند. بدبختانه تمام ممالک مدرن هستی خود را بر "پیتزا قورمه سبزی سیاسی" استوار کرده اند.



